

## نشست هشتاد و پنجم - چگونگی وسعت بخشیدن به آسمان زندگی

بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه: حضرت آسمان

داشتم فکر می‌کردم چقدر حرف‌های خوب در این عالم هست که یک‌بار شنیدیم، همان‌ها را جا دارد عمیق شویم. با این که فاصله جلسات ما یک‌ماه است؛ ولی موضوعات تا جلسه بعدی بقیچه‌پیچ می‌شود، خیلی خیس نمی‌خورد.

چقدر باید خدا را شکر کنیم به خاطر نعمت امام حسین (ع) که اگر نبود شاید امروز معرفتی از آسمان در بین بشر نبود، چرا؟ چون شما کجا می‌فهمیدید دنیا هیچ ارزشی ندارد و باید جای دیگری دنبال آن بگردید؟ وقتی آدم‌هایی را می‌بینید که توانستند همه دنیای خود را فدا کنند. چنین انسان‌هایی شما را به سوال می‌اندازند که چه خبر است؟ نه آبرو برایش مهم است، نه مال و نه فرزند. چه خبر است؟ ما به برکت آدم‌هایی که نشان دادند زمین جای زندگی نیست و جور دیگری زندگی کردند، امروز حسی برای جور دیگر زندگی کردن داریم. والا این حس نبود و ما این‌ها را می‌شنیدیم؛ ولی نمی‌فهمیدیم. الان هم درک عمیقی از آن نداریم ولی حداقل جایی هست که می‌گوییم نگاه کن چطور یک نفر می‌تواند آسمانی زندگی کند؟ یک نصف روز در عالم را به کل یوم عاشورا تبدیل کند؛ آسمانش جوری بود که همه روزها را تبدیل به عاشورا کرد. من نمی‌خواستم این باب را باز کنم ولی نمی‌دانم رزق چه کسی بود که از این باب وارد شدیم.

ان شالله اگر تجربه کنیم و سوره‌های قرآن را بیشتر کار کنیم، این تجربه خیلی برای شما جالب خواهد بود که شما آیات زیادی از قرآن و سوره‌های فراوانی را می‌خوانید و سعی می‌کنید در زندگی پیاده کنید؛ بعضی مصادیق آیات را در زندگی‌تان پیدا می‌کنید؛ به طرز عجیبی عین ۱۱۴ سوره را در یک صبح تا عصر کربلا در روز عاشورا پیدا می‌کنید. بنده نشده به سوره‌ای از قرآن برخورد کنم که حداقل یک مصداق آن در کربلا نباشد. مگر یک انسان چقدر می‌تواند قدرت داشته باشد که در یک صبح تا بعد از ظهر چنین قیامتی به پا کند؟ در سوره توبه هست، در انفال هست، در ماعون هست؛ من شهادت می‌دهم نشده سوره‌ای از قرآن را بخوانم - تازه به اندازه فهم من - که در کربلا برای آن مصداق پیدا نکنم. نمی‌گوییم همه ۶ هزار آیه، چون من همه آیات را بررسی نکرده‌ام اما می‌توانم بگویم ۱۱۴ سوره، در کربلا مصداق دارد؛ فقط در این صبح تا بعد از ظهر همه سوره‌ها مصداق دارد. بی‌خود نیست حضرت زینب می‌گوید: «ما رأیتُ الا جمیلاً»؛ چون تجلی همه سوره‌ها را دیده است. به هر حال یک عظمتی است. من فکر می‌کردم مگر می‌شود ۱۴۰۰ سال همه شعرا و ادبا از یک موضوع بگویند ولی ظرفیت آن تمام نشود؟ هر سال منتظری امسال چه می‌گویند و هر سال روضه و شعر جدیدی گفته می‌شود که شما را شگفت‌زده می‌کند. این چه چشمه‌ای است که خشک نمی‌شود و به قول حضرت امام، هر حرکت و هیجان در بشر

است، به واسطه آن اتفاق می‌افتد؟ برای من همیشه تداعی سوره‌های قرآن را می‌کند چراکه قرآن تمام نمی‌شود و کربلا هم تمام نمی‌شود لذا عقلاً به این نتیجه رسیدم که در کربلای ابا عبدالله قرآن است که تمام نمی‌شود.

چقدر قشنگ است که سوره‌های را می‌شنوید و با سوره‌ها به کربلا می‌روید؛ چیزهایی می‌بینید که تا حالا ندیده بودید؛ مثالش آسمان است عاشورا آسمانی داشته است؛ خیلی عجیب است این آسمان همه سرزمین‌ها را کربلا کرده است؛ کربلا یک عرض جغرافیایی دارد چطور همه سرزمین‌ها و همه زمان‌ها می‌شود کربلا؟ مگر می‌شود؟ چون آسمان آن‌ها کربلایی می‌شود؛ زمانی هم که چنین آسمانی دارد می‌تواند کربلا باشد؛ انقدر قدرت در این آسمان و ملکوت است و انقدر ما محروم هستیم که امروزمان به فردا منتقل نمی‌شود، مسجد به خانه منتقل نمی‌شود، حال عبادت ما به روز دیگرمان منتقل نمی‌شود. کسی قدرت این را داشته است در عالم، که همه زمین‌ها و زمان‌ها را یکی کند این چه آسمان و ملکوتی داشته است؟

این را مقدمه ورود به بحث سوره مبارک ذاریات می‌گیریم و از امام حسین (علیه السلام) می‌خواهیم که به واسطه این که حقیقت قرآن را در وجود ما جاری می‌کنند، همه روزهای ما را عاشورا و همه اقلیم‌های زندگی ما را کربلا کنند. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

## تدبر در سوره مبارکه ذاریات

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا ﴿١﴾ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾ فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾ فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾»

همه حرف سوره ذاریات همین اولش است، همه حرف را همین جا زده «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾». وعده‌های خدا مثل بقیه نیست اما و اگر ندارد، اگر وعده‌ای بدهد عیناً اتفاق می‌افتد و ردخور ندارد، اگر نجات را در صدق قرار داده و افسردگی را در کم‌فروشی قرار داده وعده‌اش صادق است.

بعد هم دین واقع است که قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌ایم. دین واقع نمی‌شود، واقع است. مثل مثال‌های پزشکی که وقتی شما سمی را مصرف می‌کنید بیماری را درون خودتان تولید می‌کنید ممکن است بعداً بفهمید؛ آسیب همان موقع اتفاق افتاده است ولی شما بعداً متوجه می‌شوید؛ دین واقع است یعنی اگر در مورد نماز و روزه و... صحبت می‌کند یا نهی می‌کند همان موقع اثر می‌گذارد ما چون بین اثر و فعلمان فاصله می‌بینیم زیرآبی می‌رویم؛ می‌گوییم حالا اگر این کار را کردیم یا نکردیم بعداً می‌کنیم این بعداً زندگی ما را بیچاره کرده است؛ به خودمان مهلت می‌دهیم به خودمان اجازه انجام ندادن و خطا می‌دهیم. غیبت می‌کند و می‌گوید: «البتة من به خودش هم

می‌گم ها.» تا بگویی در این مدت اثرش را می‌گذارد؛ ما خودمان را با یک بعداً گول می‌زنیم در صورتی که اگر بدانیم بعداً وجود ندارد و همه چیز همین لحظه است. گوشی که غیبت می‌شنود تا مدتی صدای ملکوت را نمی‌شنود، وقتی صدای ملکوت برای ما موضوعیت ندارد، تا حالا هم نمی‌شنیده برایش مهم نیست.

اتفاقات ملکوت در لحظه است این زمین است که اتفاقاتش به زمان احتیاج دارد و تدریجی است، تا دانه‌ای را بکاری و به درخت تبدیل شود ۶ سال طول می‌کشد؛ ولی ملکوت لحظه‌ای است. به محض گناه ملائکه می‌روند و با توبه بلافاصله برمی‌گردند؛ بنابراین به محض این که غیبت می‌کند گوشش دیگر ملکوت را نمی‌شنود و به محض این که رد غیبت می‌کند گوشش باز می‌شود. اتفاقات عالم دفعی است. ما چون آسمان نداریم و این را هم متوجه نمی‌شویم، حسمان به دین مثل راهنمایی و رانندگی است. اگر پلیس نباشد و دوربین نباشد چراغ قرمز را رد می‌کنیم، اگر فقط پلیس باشد یا نمی‌ایستم یا التماس می‌کنم یا آخرشم جریمه می‌پردازم، حل می‌شود. در صورتی که کاری می‌کنید بلافاصله نتیجه اتفاق می‌افتد، این وسط پلیس بگیرد و این‌ها ندارد تمام می‌شود، اتفاق افتاد. منتظر می‌شویم زمانی که قیامت شد، دین آن موقع واقع شود! با دین مثل پلیس رفتار می‌کنیم.

اگر باور داشته باشیم دین واقع است جور دیگری رفتار می‌کردیم؛ اکثر آقایان به خصوص حضرت علامه (ره) در المیزان می‌فرمایند آن روز یوم الدین است، دین بروز پیدا می‌کند قبلاً واقع شده، فقط آشکار می‌شود؛ بنابراین همه بر نفس خودشان بصیر هستند همه می‌دانند چه خبر است این‌طور نیست که فیلم طرف را پخش کنند و بگویند این‌جا یک منفی یا دو مثبت داری؛ اثر عمل فرد درون نفسش آشکار است اگر دروغ گفتم یا کم‌فروشی کردم حجاب روی چشمم هست و در همین حالت محشور می‌شوم؛ هر کسی با حسابش زندگی می‌کند و حسابش با خودش است. شیطان از همین این‌طور فکر نکردن و فاصله استفاده می‌کند که بهش «خنّاس» می‌گویند. برای همین در قرآن می‌گوید «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً». آن‌ها فکر می‌کنند بعید است ولی ما این‌جوری فکر نمی‌کنیم. وعده خدا قریب است همان موقع اتفاق می‌افتد، بعداً دیده می‌شود. وقتی آدم‌ها این‌گونه زندگی کنند زندگی بسیار متفاوتی پیدا می‌کنند. اگر کسی بخواهد آسمان‌دار زندگی کند شرطش این است یعنی در لحظه زندگی کند. نه مثل حرف روان‌شناسی که آن هم بهره‌ای از حقیقت است ولی منظور این است که اگر چیزی غلط است غلط است و اگر درست است درست است. هیچ چیزی را به بعداً موکول نکنید. کسی می‌خواهد آسمان‌دار شود باید در زمین در لحظه اهل عمل باشد، کار را عقب نیندازد. یعنی اگر در حال رد شدن است و گوشه چشمش می‌بیند که کاری هست که می‌تواند انجام دهد باید برگردد، انجام دهد. آماده باش که هر لحظه شرایطی بود کار را انجام دهی، طول ندهی و به تأخیر نیندازی. کسی این‌گونه زندگی کند آسمان‌دار می‌شود.

## اسپند روی آتش بودن، شرط آسمان دار شدن

شرط آسمان دار شدن این است در لحظه و بسیار با سرعت؛ تا احساس کرد اشتباهی کرده به سرعت استغفار کند، تا حس کرد تندی کرده بلافاصله عذرخواهی کند. فهمیدم اشتباه است بگذار فکر کنم چطور آن را درست کنم؛ اگر نیت و فعل انسان به هم بچسبد کم کم جنس زندگیش چون آسمانی می شود محیط پیرامونش عوض می شود، احساس می کند چیزهایی می بیند و حس هایی دارد، عواطفی در او فعال می شود. سر آسمانی شدن این است که فاصله نیندازد. حتی اگر دیدی راه را بر کاروان امام حسین (علیه السلام) بستی و فهمیدی اشتباه کردی همان موقع بگو اشتباه کردم؛ قدرت آسمان خیلی زیاد است به خصوص سر و کار آدم با حضرت آسمان باشد دیگر هیچی! او جوری دستش را باز می کند و تو را بغل می کند که انگار هزار سال منتظر آمدن تو بوده است. عزیزم سرت را بالا بگیر ما خیلی وقت بود منتظر تو بودیم این اداها که من هنوز دلم صاف نیست و این ها برای زمینی - هاست. آسمان فقط آدمی را می خواهد که اسپند روی آتش باشد.

برای همین است که آقایان بر نماز اول وقت تأکید می کنند که این اخلاق (اسپند روی آتش) را تأکید کنند: «وَأَعْلَمُ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ»، در نماز که روشن شود در همه چیز روشن می شود. برای همین می گویند نماز اول وقت مهم است. بعداً در همه زندگیش این گونه است. این سهم آسمانش زیاد می شود و من فکر می کنم سر این آیه «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» این است یعنی این آدم را که نگاه می کنی انگار دارد سمت خداوند می دود چون شما در یک حالت است که لحظه را از دست نمی دهی آن هم وقت خطر جدی است که باید فرار کنی در این حالت شما لحظه را از دست نمی دهی. جوری که بقیه می گویند: «چه خبر است کمی آرام تر!» نمی شود اسپند روی آتش است مدل زندگیش مانند فراری هاست. دائم هول است. مؤمن باید این گونه باشد امر خداست شوخی نیست. مؤمن باید هول باشد مبدا امر خدا زمین بیفتد. دیدید یک شیء گرانبها را می برید نگرانید زمین نیفتد؟ حرف امام که مهمتر است باید هول بزنییم که حرف امام زمین نیفتد. نکند چیزی بخواهد من آن جا نباشم؟ باز به قول روضه خوان ها، آدم نمی داند روضه، آدم را کجا می برد. ولی حالا امام حسین که هیچی یاران امام حسین هم هیچی. بیایید خیلی خیلی نزدیک من و شما، شما در مورد این عزیزی که صبح تا شب با حاج قاسم بود همین حس را نسبت به آن داشتند، گفتند این جور بود که مبدا کلمه از دهن حاج قاسم در بیاد و زمین بیفتد. ایشان روی هوا کلمه را قاپیده بود. دائم هم پشت در اتاق بود، گفتند: «چرا این جا می ایستی؟» گفت: «آخر ممکن است یک چیزی بخواهد و تا بیایید بگوید طول می کشد. من سریع انجام بدهم.» حاج قاسم هم می دانست و گاهی از همان جا صحبت می کرد و ایشان انجام می داد. این طور نبود که لازم باشد زنگ بزند و وقت بدهد. این جمله را می گوید لازم نیست بگوید فلانی این کار را بکن می گوید: «فلان کار انجام شود.» و انجام شده است. شیعه باید این طوری باشد.

ما در معاصر خودمان این‌گونه داشته‌ایم. نه در مورد اهل بیت یا امام زمان (عج)، در مورد یکی از اولیاء خدا و خود او هم نسبت به ولی خودش این‌گونه بوده است. چرا آدم نباید نسبت به امام زمان و قرآن این‌گونه باشد؟ انسان باید نسبت به قرآن و امام زمان این‌طور سریع و حالت فرار داشته باشد! قرآن گفته نگاهت باید این‌گونه باشد تمام شد. باید اینطوری باشد. این دو مدل خیلی متفاوت هستند همه چیز هم به همین مدل برمی‌گردد. چون من از زمینی‌های درگیری بودم که همیشه دلم می‌خواست راه آسمانی شدن را پیدا کنم و گول خوردم. با این فاصله‌ها که به بهانه برنامه‌ریزی ایجاد کردیم که منتظر یک زمان خاص بودیم که با قدرت شروع کنیم، خواستیم دور بگیریم دنده عقب رفتیم که سرعت بگیریم رد شویم گول این چیزها را خوردیم. بعد می‌بینیم یک آدم‌های دوست‌داشتنی که فقط منتظر کاری است که انجام دهد.

ما درگیریم که حالا این را درست کنیم تا آن را آماده کنیم. خیلی‌ها تا کوله را ببندند قافله رفته است. یک وقتی حرف تکان دهنده‌ای شنیدم گفتند: «حج نمی‌روی؟» گفتم: «چرا خیلی دوست دارم بروم.» گفت: «پاسپورت را بیاور.» گفتم: «نگرفته‌ام که!» گفت: «پس چرا الکی می‌گویی؟» دیدم خدا و کیلی راست می‌گوید. معلومه نمی‌خواهم بروم. کسی که می‌خواهد برود کوله را بسته و آماده است. فقط منتظر است بگویند: «بیا برو!» من تازه اگر بگویند برو باید آمادگی کسب کنم خوب مشخص است خالی‌بندی است. اگر می‌خواستم بروم همه شرایط را آماده کرده بودم. البته بعداً دیدم پاسپورتم هنوز اعتبار دارد و پیام دادم هر چند حج نرفتم ولی خوشحال بودم که آماده‌ام. ولی خب این برای من تکان‌دهنده بود. تو که چیزی را آماده نکرده بودی، «ففرو» نیستی. دیدید در ادارات و ساختمان‌ها کیف کمک‌های اولیه و آتش‌نشانی هست؟ چون موقع بحران که نمی‌توانی این را آماده کنی این آماده است تا در زمان بحران بتوانی از آن استفاده کنی. این مدل زندگی ففرو هست. آماده فرار کردن است. من به خودم می‌گویم که نه امام زمان بیاید تا به ما یک مأموریت بدهد بعد می‌گویم اگر امام زمان گفت برویم لاهور تو چه کار می‌کنی؟ با خودم می‌گویم باید این وسایل را آماده کنم تصور می‌کنم چقدر طول می‌کشد؟ سه چهار روزی آقا باید وقت بدهند که برویم، آن قدر کار نکردیم که سه چهار روز طول می‌کشد باید آنقدر ذهن خودم و خانواده‌ام را آماده کرده باشم که در لحظه بتوانم کار کنم.

امام آدم این‌طوری می‌خواهد نه کسی که تازه می‌خواهد برود و کوله ببندد و کارهایش را انجام دهد؛ تازه می‌خواهد فکر کند تا تو فکر کنی آقا رفته است. یک‌بار در جلسه عادیات گفتم جنگ این تعارفات را ندارد. در جنگ یادم رفت یعنی مُردی! یادم رفت خشاب را پر کنم، می‌میری. حالا آمادگی هم همین است مدل زندگی جهادی سوره ذاریات آدم فراری است؛ یعنی نگاهش می‌کنی در حال فرار کردن است، قرار ندارد، باید به او بگویی لذت ببر از زندگی قشنگ بنشین بخور، بخواب... این چه زندگی است که درست کردی؟ نه این که فکر کنید او از زندگی لذت نمی‌برد او از همین حالت لذت می‌برد. او وسط مسافرت هم آماده رفتن است، نمی‌گوید حالا بگذار برگردیم تهران می‌رویم. هر کس باید از خودش بپرسد اگر وجود نازنین امام الان بیایید و کاری غیر از کار الانمان به ما بدهد

چقدر طول می‌کشد من و شما به آن حالت تبدیل شویم. چقدر طول می‌کشد تا مدل زندگی‌مان را عوض کنیم، اگر خیلی طول می‌کشد خطرناک است. خیلی‌ها بعد از عاشورا به کربلا رسیدند ولی دیگر فایده نداشت؛ گفتند: «ای وای دو روز پیش بود!» دیر برسی برای همهٔ تاریخ دیر رسیدی. عالم که با کسی تعارف ندارد. نمی‌خواهم بگویم نظام استغفار نداریم؛ ولی عالم جدی است. قاعده‌مند است و طبق قاعده پیش می‌رود. خیلی وقت‌ها فرصت برای پشیمانی پیش نمی‌آید باید کاری کنیم هیچ وقت پشیمان نشویم؛ چون جاهایی فرصت شروع دوباره داشتیم فکر می‌کنیم همیشه فرصت هست. ای کاش هم که مشکل فقط مرگ بود. بابا ده سال پیش می‌خواستی کاری را انجام دهی راحت می‌توانستی انجام دهی؛ الان نمی‌توانی. همین ما ده سال پیش می‌خواستیم کاری انجام دهیم راحت می‌توانستیم الان نمی‌توانیم. هر چه جلوتر می‌رویم هولناک‌تر می‌شود.

جا برای پشیمان شدن نیست. حالا بماند که مرگ ممکن است ناگهانی بیاید. و تعارف ندارد بالأخره می‌آید و به هیچ چیز کار ندارد. بنده خدایی که وسط تعزیه در شهر میبُود فوت شد. همه دارند تعزیه نگاه می‌کنند فکر کردند افتاد بعد دیدن فوت شده؛ آقا وسط تعزیه که نباید بمیریم تمام شود بعد بمیریم؛ چه کسی این حرف را زده است؟ چه کسی گفته حالا چون تعزیه است تمام شود بعد شیک و مجلسی بمیرید؛ مرگ با کسی تعارف ندارد.

به نظرم اصلاً کار سختی نیست، چون برای فراموشی آدم استغفار می‌کند؛ یک تصمیم ساده است که از این به بعد امر خیر و شر را در لحظه عمل کنید؛ لطفاً به هیچ کاری نگذارید زمان بخورد. کارها هم کوچک و بزرگ ندارد، وسط آب خوردن به یاد می‌آید گفته بودند نشسته بخوری بهتر است نصفهٔ دوم را نشسته بخور. نگو این را که خوردم از دفعهٔ بعد ان شالله. به همین کوچکی زندگی آدم را دگرگون می‌کند.

به همین سادگی است فقط یک آدم با غیرت می‌خواهیم که تا می‌فهمد اصلاح کند. این آدم آسمانش آرام آرام شروع به زیاد شدن می‌کند. نگو از دفعهٔ بعد از همین جا جبران کن، هر چقدر هم خراب کاری کردید مهم نیست دستگاه الهی فرصت جبران دارد با قاعدهٔ همان لیوان؛ اگر کل پارچ را خوردید و فقط دو قطره مانده همان را هم درست کن، زندگی آدم عوض می‌شود. بعد نگاه می‌کنی می‌بینی اصلاً منتظر این دو تا جرعهٔ آخر بودیم که نمی‌خوری مگر می‌شود آدم انقدر گنهکار منتظر دو قطرهٔ آخرش باشند؟ بله می‌شود. دنبال آدمی هستند که برایشان مرام بگذارد. کم شنیدید از آدم‌هایی که یک ادب کردند بخشیده شدند؟ کاری که با حضرت آسمان باشد چنین استقبالی می‌کنند. لطفاً در انجام خیر و شر چیزی را عقب نیندازید همان لحظه انجام دهید. کربلا این‌طور بود ویژگی‌های مشترک زیادی داشتند که یکی از آن‌ها این بود که در لحظه عمل می‌کردند. همان موقع که می‌دانست این کار باید انجام شود همان کار را انجام می‌دادند. واقعاً کار سختی نیست ولی از وقتی تصمیم گرفتید شروع کنید ابلیس می‌آید و ول نمی‌کند. حالا با این یکی که چیزی نمی‌شود الان که آماده نیستیم؛ به هر ترتیب سعی می‌کند این فاصله را تولید کند.

## آن روی سکه توحید

همه این‌ها از روی توحید است، چرا؟ اگر کسی توحید را متوجه شود و خدا همه‌کاره زندگی باشد در زندگی جز لقای خدا برایش مهم نیست و لقای خدا هم هیچ وقت موکول به آینده نمی‌کند چون خدای دنیا و آخرت فرق نمی‌کند. خدای فردا و امروز فرق نمی‌کند. لذا هیچ وقت ملاقات خدا و لقاء پروردگار و اراده وجه خدا را حتی موکل به بهشت و جهنم هم نمی‌کند. فرمایش آقا امیرالمؤمنین که نه ترس جهنم و نه طمع بهشت دارد. فقط دغدغه لقاء خدا را دارد. لقاء خدا امری است که گذشته و آینده، بهشت و جهنم و صبح و شب، قیامت و دنیا ندارد و در لحظه محقق می‌شود؛ لذا آن روی آدمی که در لحظه کاری انجام می‌دهد نشان می‌دهد که موحد است. به بیان دیگر موحدان را از این‌جا بشناسید که عملشان به این شیوه است و او به هیچ وجه حاضر نیست لقاء خدا در این لحظه را از دست بدهد ولو به ته‌مانده لیوان باشد. برای همین توحید با تمام بیان شناختی‌اش در عمل چنین جلوه‌ای دارد. مواظب باشید صرفاً دید فلسفی به توحید نداشته باشیم البته که در جای خود مهم است؛ ولی توحید چنین نمود عملی دارد لذا اگر کسی در عمل در لحظه ضعف دارد اگر روی توحید کار کند این مشکل حل می‌شود؛ خدای او آینده است اکنون نیست همه جا نیست باید با معنویتی به دست بیاید. خدایش خدای همه‌جانبه نیست لذا این آن روی سکه توحید است.

## کربلا؛ تجلی جمله فقط خدا است!

برای همین کربلا تجلی تمام‌نمای جمله «فقط خداست» هر چقدر انسان به کربلا نزدیک شود باید توحیدش قوی شود و هرچقدر توحیدش قوی شود کربلا را بهتر می‌فهمد. این همه عاشقی هم که از کربلا تعریف کرده‌اند به خاطر توحید است نه به خاطر رابطه طرفین آدم‌ها با هم. این رابطه چنین قدرتی ندارد. ته چنین رابطه‌ای لیلی و مجنون است تهش یک بار از آن سروده‌اند و نهایتاً چند نفر دیگر از آن بسرایند از چنین رابطه‌ای نمی‌توان ۱۴۰۰ سال گفت. آن‌چه می‌توان از آن گفت چشمه توحید درونش است چون خدا «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» است و مرتب این شأن، جدید می‌شود. در واقع آن‌چه در دل کربلا است توحید است و این تمام نمی‌شود. عشق و فداکاری به خاطر توحید است. برای همین هر بار شاعران و نویسندگان، روایت جدیدی از آن می‌کنند و واعظان از آن می‌گویند و تمام نمی‌شود؛ چون چشمه توحید در آن قرار دارد؛ چون خدا تمام نمی‌شود، عاشورا هم تمام نمی‌شود. اگر در مورد امام حسین (علیه السلام) و حضرت علی اکبر انقدر می‌توان روضه خواند چون خدا این وسط هست. اگر کنار علقمه یا گودال انقدر روضه دارد چون خدا در آن‌جا هست و چون خدا تمام نمی‌شود و مستجمع جمیع صفات کمال تمام نمی‌شود، قصه گودال هرگز تمام نمی‌شود و گرنه گودال اگر فقط گودال بود این قدر قصه‌پردازی نداشت. خدا چون تمام نمی‌شود قصه گودال، ماجرای علقمه، ورود کاروان به کربلا، شب عاشورا تمام نمی‌شود. البته امام حسین (علیه السلام) این‌ها را گفته و ما در کلام واعظان شنیده‌ایم: «عباس جان! یک شب از ایشان وقت بگیر، تا

من خدا را عبادت کنم. من خیلی عبادت خدا را دوست دارم.» این را برای من و شما گفته است اگر بعداً از حسین (علیه السلام) هی جوشید و جوشید چون چشمه توحید در وجود حسین است و گرنه انسان انقدر جوشش ندارد و عشق زمینی هم انقدر جوشش ندارد، چیز دیگری در آن است.

لذا اگر بخواهیم به حقیقت کربلا راه پیدا کنیم نیازمند معرفت توحید هستیم و ما در شناخت معرفت توحید ضعیف هستیم و روی آن هم کم کار می‌کنیم ما ارادت زیادی به اهل بیت داریم که خیلی خوب است؛ ولی آن چه آن‌ها ما را به آن دعوت می‌کنند توحید است. که ما به آن کم می‌پردازیم. انقدر که ما به امام حسین و حضرت ابوالفضل ارادت داریم به خدای حسین توجه نداریم. ما از دریچه حسین خدا را شناختیم: «به علی شناختم من به خدا قسم خدا را». بله، به واسطه علی خدا را شناختیم؛ ولی باید خدا را بشناسد مثل سحره که می‌گوید: «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» بله به واسطه موسی خدا را شناختند؛ ولی بعد رفتند سراغ خدا. الان از هر کس بپرسیم چقدر برای توحید وقت می‌گذاری؟ وقتی نمی‌گذارد. نکات اخلاقی می‌شنود، از اهل بیت می‌شنود، ولی چقدر در جلساتمان از توحید می‌شنویم از خدا، از مستجمع جمیع صفات، از فعل الله از آن چه خدا در مورد خودش در قرآن می‌فرماید؟ خوب چرا باید این‌گونه باشد؟ چرا باید اهل بیت آن را نشان دهند ولی ما نوک انگشت را نگاه کنیم؟ چرا نباید جلسات توحید پررونق‌ترین جلسات جامعه ما باشد؟ چرا روضه می‌خوانیم؟ این‌ها را می‌گوییم ولی از توحید حرف نمی‌زنیم. چرا باید این شکلی باشد؟ چرا باید میل ما به شنیدن وقایع بیشتر از شنیدن حقایق باشد؟ چرا چرخید؟ خدا یزدی‌ها را حفظ کند. سنت خیلی خوبی دارند که خوب است وقتی مجلس می‌روی شش آخوند و یک مداح است ولی در مجالس ما یک آخوند و شش مداح است درست است چون من باید معرفت پیدا کنم و بشناسم؛ البته خیلی از مداح‌ها هم در کلامشان معرفت ارائه می‌دهند و برعکس آخوندها معرفت نمی‌دهند. این‌ها سرچایش؛ ولی نباید عطش جامعه از شعور به شور تغییر کند. نباید انقدر که تشنه جلسه روضه است، تشنه جلسه توحید نباشد؛ مثل خطبه‌های نماز جمعه است. خودش را به دو رکعت نماز می‌رساند. این خطبه‌ها جزء دو رکعت نماز است و باید بشنوی. گفتند اگر نرسیدید به آن اشکال ندارد. نگفتند جوری برنامه‌ریزی کن به خطبه‌ها نرسی. ما خودمان را به روضه مجلس می‌رسانیم چرا باید این‌طوری باشد؟ امام حسین (علیه السلام) می‌خواستند مردم از ظاهر به باطن برسند ولی ما به اسم امام سمت ظاهر می‌رویم. هر جا کسی می‌خواهد حرف بزند می‌گویند: «ملت حوصله ندارند. این‌ها را در ده دقیقه بگو.» چرا نباید حوصله یک مطلب معرفتی را نداشته باشند؟ خود ما منبری‌ها هم کار را خراب کردیم. خود حرفه‌ای‌ها هم رفته‌اند سمت شکلات‌پیچ کردن و خفن گفتن و آن‌طوری بگو. بازار را خراب کرده‌ایم. دیگر ذائقه‌ها هم خراب شده است. آقا بنشین یک ساعت به این فکر کن چهار تا حرف سنگین بشنو. به قول علامه محمد تقی جعفری -خدا این مرد بزرگوار را رحمت کند-: «ذره‌ای سعی کن بیایی بالا. حرف ما را بفهمی به جای این که ما بیاییم پایین.» چرا صرف زمان را نمی‌کنیم؟ چرا ذائقه ما باید فرق کند؟ ما که بچه هیئتی هستیم. بقیه می‌گوییم ندیدند و نچشیدند. ما که چشیدیم. چرا نباید جلسه معرفتی برایمان



جذاب باشد؟ چون آدم باید روی خودش کار کند. خدا آقای دولابی را رحمت کند، بعضی وقت‌ها بعد از این که نماز صبح را شروع می‌کردند تا بعد نماز مغرب، مجلس ۸ ساعت ۱۰ ساعت؛ مردم خسته می‌شدند می‌آمدند می‌نشستند می‌رفتند. این طوری آدم‌هایی که می‌رفتند ظرفیت شنیدنشان زیاد می‌شد. گفتند: «آقا می‌تواند ۶-۷ ساعت بشیند در مجلس، چرا باید بنشیننی بگیری بروی؟» همه می‌گویند فلانی آمد، پیامبر سوره زلزال را خواند، گرفت و رفت. بعد هم گفتند وای دمش گرم؛ آن گرفت رفت سلمان که نرفت و در مورد آن که نگفتند: «منا اهل البیت» در مورد سلمان گفتند، آدم باید بشیند و فکر کند و عمیق شود.

### جمع‌بندی

پس شد دو روی یک سکه: یکی موضوع توحید، که این سوره به آن اشاره می‌کند و ما هم به آن اشاره کردیم؛ انگشت اشاره کربلا و ابا عبدالله همیشه به سمت خداست. اصلاً وقتی امیرالمؤمنین در صفین داشت با همین عاملین کربلا می‌جنگید، وسط جنگ اعرابی آمد و گفت: «این که می‌گویید خدا واحد است، یعنی چه؟» اصحاب عصبانی شدند که وسط این جنگ این چه حرفی است! بعد امیرالمؤمنین می‌گوید: «ما برای همین داریم می‌جنگیم. اصلاً مشکل ما با دشمن همین است.» یک جاهایی نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین شمشیرش را گذاشت و تکیه داد به آن و شروع کرد خطبه‌ای در مورد توحید خواند؛ وسط میدان جنگ. آدم‌ها ما برای توحید وسط جنگ هستیم، مشکل توحید است.

بعد خطبه‌های ابا عبدالله را ببینید خطبه‌های ایشان را در روز عاشورا بخوانید. بیشترین مطلبش دعوت به توحید است؛ ولی ما می‌دانید خیلی با فرازهای توحیدی کاری نداریم، خطبه هم که گوش می‌کنیم با خطبه دوم که موضوعات سیاسی است کار داریم؛ خطبه‌های اهل بیت را هم که می‌خوانیم با اولش که در مورد خداست کار نداریم. حالا حضرت صدیقه طاهره چیزهایی گفته‌اند که بلدیم باید آن قسمت‌های سیاسی را بخوانیم. آقا گیر مشکل سیاسی مهاجرین و انصار همان فرازهای اول خطبه است. فکر می‌کنید فقط خواسته یک شروع متبرکی داشته باشد؟ نه گیر همه، همان فرازهای اول است. چنانچه امیرالمؤمنین هم وقتی در خطبه‌های مختلف با حمد خدا شروع می‌کند، این مبنای فکرش است. چون آدم‌ها آن مبنا را ندارند دچار آفت می‌شوند.

ببینید کسی که باور توحیدی دارد چون لقاء خدا برایش مهم است لحظه برایش مهم است؛ در لحظه کار خوب را انجام می‌دهد، چون موجب لقاء پروردگار است و کار بد را انجام نمی‌دهد، چون موجب محرومیت از لقاء پروردگار است. تمام. جلوه آدم موحد این‌گونه است.